

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

مصاحبه با یانیس و اروفاکیس*
برگردان: بابک احمدی
۱۹ فبروری ۲۰۲۵

اتحادیه اروپا از هم پاشیده و به پایان راه رسیده است



اتحادیه اروپا از هم پاشیده است. به پایان راه رسیده است. در مسیری برگشت‌ناپذیر قرار دارد که به فروپاشی آن منجر خواهد شد. اکنون صحبت از این که چگونه می‌توانیم یک بودجه دفاعی مشترک داشته باشیم، کاملاً آرمان‌گرایانه است. ما نمی‌توانیم، چون حتی نمی‌توانیم یک بودجه مشترک داشته باشیم. شما نمی‌توانید یک ارتش مشترک داشته باشید، اگر یک جامعه مشترک نداشته باشید. اگر فدراسیونی وجود نداشته باشد، چه کسی تصمیم خواهد گرفت که چه زمانی باید وارد جنگ شد؟ اورسولا فون در لاین؟

* - یانیس و اروفاکیس سال‌ها برای دموکراتیک کردن اروپا مبارزه کرد. اما امروز، او می‌گوید، این رویا سرانجام به تاریخ پیوست. او در مصاحبه با ژاکوبین JACOBIN توضیح می‌دهد که چرا باید برای پایان اتحادیه اروپا آماده شویم. تقریباً هیچ شخصیت دیگری مانند یانیس و اروفاکیس، وزیر مالیه سابق یونان، چنین دیدگاه رادیکال و حتی سوسیالیستی از اتحاد اروپا را نمایندگی نمی‌کند. او پس از استعفاء از کابینه الکسیس سیراس و مشاهده این که نهادهای اروپائی هر گونه امیدی برای تغییر واقعی در کشورش را خفه می‌کنند، «جنبش دموکراسی در اروپا ۲۰۲۵» یا DiEM25 را تأسیس کرد. این جنبش هدف خود را تدوین پیش نویس قانون اساسی اروپا تا سال ۲۰۲۵ قرار داد که پایه و اساس یک اتحادیه متفاوت، دموکراتیک و اجتماعی را تشکیل دهد.

اما سال ۲۰۲۵ فرا رسیده است و به جای بحث در مورد قانون اساسی جدید، بحث در اروپا تحت سلطه جنگ‌ها، ترس‌های اقتصادی و درخواست برای اخراج دسته جمعی است. آیا اتحادیه اروپا می‌تواند با دشواری‌ها مقابله کند، چه رسد به این که آینده بهتری را به شهروندان خود ارائه دهد؟

یانیس وارفاکیس بدبین تر شده است. در حاشیه تظاهرات علیه کنفرانس امنیتی مونیخ، او با JACOBIN در مورد تأثیرات جنگ در اروپا و غزه، خطر دوباره ناشی از انتخاب مجدد دونالد ترامپ و این که چرا هنوز آزمایش بزرگ اجتماعی در چین را نادیده نمی‌گیرد، صحبت کرد.

ژاکوبین: یانیس، اخیراً از ورود شما به المان برای شرکت در کنگره فلسطین ممانعت به عمل آمد. اکنون شما برای اعتراض به کنفرانس امنیتی مونیخ به این کشور بازگشته اید. آیا در المان احساس امنیت می‌کنید؟

وارفاکیس: نه تنها از ورود فزینی من به المان جلوگیری شد، بلکه از شرکت دیجیتالی در این رویداد از طریق زوم یا هر رسانه دیگری نیز محروم شدم، اقدامی که در تاریخ جمهوری فدرال المان بی‌سابقه است. آنچه این موضوع را حتی شگفت‌انگیزتر می‌کند این است که من نمی‌دانم چرا از ورود من جلوگیری شده است. ما نامه‌ای به وزارت کشور ارسال کردیم و پرسیدیم: چه کسی درخواست ممنوعیت ورود من را داده است؟ چه زمانی ورود من ممنوع شد؟ و دلیل آن چه بود؟ آنها در پاسخ نوشتند که به دلایل امنیت ملی و برای به خطر نیفتادن همکاری سرویس‌های اطلاعاتی المان با سرویس‌های اطلاعاتی خارجی، نمی‌توانند به سؤالات ما پاسخ دهند.

البته بله، من در المان کاملاً احساس امنیت می‌کنم. فکر می‌کنم سؤال این است که آیا المانی‌ها باید در رژیمی که چنین رفتاری دارد، احساس امنیت کنند؟ این اقدامات حتی از مرزهای دموکراسی بورژوائی فراتر می‌روند.

کنفرانس امنیتی مونیخ از سال ۱۹۶۳ هر ساله برگزار می‌شود. شعار امسال “صلح از طریق مذاکره” است. آیا

MSC حداقل تلاشی برای شکل دادن به سیاست خارجی دیپلماتیک نیست؟ چرا به این موضوع اعتراض می‌کنید؟

وارفاکیس: اگر مارلبورو سیگارهای خود را به عنوان یک محصول سلامتی تبلیغ کند، آیا سالم‌تر می‌شوند؟ نه، اوضاع را خیلی بدتر می‌کند. به تومور سرطانی داخل بسادگی چهره جدیدی داده می‌شود. من ترجیح می‌دهم MSC را “کنفرانس نامنی مونیخ” بنامم، زیرا این همان کاری است که ناتو انجام می‌دهد. مانند مافیا، کار آنها ایجاد نامنی برای افزایش قدرت خود – و البته فروش سلاح‌های بیشتر است. این یک بازار بزرگ اسلحه است.

آیا چارچوب قابل‌تصور وجود دارد که در آن چنین کنفرانسی مشروع باشد یا باید به طور کلی لغو شود؟

وارفاکیس: خوب، ما که اینجا هستیم تا علیه جنگ افروزان تظاهرات کنیم، کنفرانس صلح مونیخ را سازماندهی می‌کنیم. MSC خود مشکل نیست. مشکل این است که جنگ افروزان در قدرت هستند. بنابراین اگر واقعاً خواهان صلح و عدالت هستید، باید مطمئن شوید که کسانی که از جنگ و بی‌عدالتی سود می‌برند، قدرت را در دست ندارند.

بسیاری از مردم با نگرانی منتظر حضور جی.دی. ونس در کنفرانس هستند. آیا ترامپ افول هژمونی امریکا را تسریع

خواهد کرد؟

وارفاکیس: من بسیار خوشحال می‌شوم اگر هژمونی امریکا در حال افول باشد، اما این تنها یک رویاست. اتحادیه اروپا در حال افول است. غرب در حال افول است. صنعت المان، صنعت یونان – همه ما در یک سرآشویی تند و سریع قرار داریم. اما هژمونی امریکا هنوز شروع به زوال نکرده است.

هیچ کشوری و هیچ طبقه حاکمی در تاریخ به اندازه ایالات متحده امروز، بر بشریت تسلط و قدرت نداشته است. ترامپ سعی می‌کند از این افول جلوگیری کند. اساساً، بایدن هم همین کار را انجام داد، با به راه انداختن سه جنگ در سه جبهه

مختلف به طور همزمان: یکی در اوکراین، یکی در خاورمیانه و یکی علیه چین. ترمپ معتقد است که ایالات متحده در جبهه‌های زیادی درگیر است و باید تمرکز خود را بر روی چین بگذارد.

آیا او موفق خواهد شد که از افول اجتناب کند؟ هر امپراتوری در نقطه‌ای به اوج خود می‌رسد و پس از آن دوران زوال آغاز می‌شود. بنابراین، نه، من فکر نمی‌کنم که او موفق شود. اما نخبگان لیبرال، میانروهای رادیکال، و متأسفانه حتی برخی از ما چپ‌گراها، نقشه بزرگ ترمپ برای گسترش هژمونی امریکا را بشدت دست‌کم می‌گیریم.

اغلب درک سیاست های ترمپ برای من دشوار است. تضعیف سیا یا بستن USAID از منظر امپریالیسم ایالات متحده متناقض به نظر می‌رسد.

واروفاکیس : ترمپ ایده جالبی در مورد این که هژمونی امریکا باید چگونه باشد، دارد. او معتقد است که تلاش برای کنترل جهان از طریق سیا، USAID، سازمان تجارت جهانی WTO، سازمان بهداشت جهانی WHO و سایر نهادها، اشتباه است. او خواهان تقسیم کامل سیاره به دو نیمکره است که در واقع ایالات متحده نه فقط کنترل یکی از آنها را در دست دارد بلکه مالک آن خواهد بود. وقتی او از الحاق گرینلند، ضمیمه کردن کانادا، الحاق پاناما صحبت می‌کند، منظورش این است. او کاملاً راضی است که یک نیمکره کامل را در اختیار داشته باشد و آن را کنترل کند، به شرطی که قدرت نظامی‌اش به او اجازه دهد تا با پوتین و شی جین‌پینگ معامله کند.

او اتحادیه اروپا را یک نیروی استهلاک شده می‌داند، بنابراین نمی‌خواهد اروپا را تصاحب کند، اما می‌خواهد که ما به طور مستقیم به عنوان واسال‌های او عمل کنیم، که البته ما تقریباً به چنین وضعیتی رسیده‌ایم. او به ناتو علاقه‌ای ندارد، زیرا وقتی ارتش ایالات متحده را در اختیار داری، دیگر چه نیازی به ناتو است؟ ایده سرنگونی دولت‌ها، همان‌طور که سیا از سال ۱۹۴۵ انجام داده است، برای او جذابیتی ندارد. در عوض، او به روابط معاملاتی که چین با کشورهای آفریقائی برقرار کرده است، علاقه‌مند است. او هم می‌خواهد معاملات انجام دهد.

اصطلاح «چندقطبی بودن» این روزها هم در میان چپ‌گرایان و هم در بحث‌های گسترده‌تر سیاسی زیاد به کار می‌رود. آیا فکر می‌کنی که این اصطلاح دقیقاً آنچه را که در نظم جهانی در حال وقوع است، توصیف می‌کند؟ و آیا ممکن است نتیجه آن جهانی صلح‌آمیزتر باشد؟

واروفاکیس : یک جهان تک‌قطبی می‌تواند وجود داشته باشد که صلح‌آمیز اما کاملاً استبدادی باشد – مانند امپراتوری روم. همچنین می‌توان دنیائی داشت که همه علیه یک دیگر بجنگند، یک وضعیت «همه علیه همه» به سبک هابز، که کاملاً چندقطبی، اما وحشیانه و وحشتناک است. یا می‌توان جهانی چندقطبی داشت که در آن همبستگی و همکاری بین قطب‌های مختلف برقرار باشد.

یا به بیان هابز، می‌توان چندین لویاتان را همزمان داشت.

واروفاکیس : این درست است. به نظر من، ما در حال حاضر در یک جهان دوقطبی زندگی می‌کنیم: ما ایالات متحده را داریم و چین را. اروپا خود را بی‌اثر و بی‌اهمیت کرده است و هند هنوز فاصله زیادی با ایفای نقشی بین‌المللی دارد. علاوه بر این، ما شاهد جهش جدیدی در سرمایه‌هستیم که من آن را «سرمایه ابری» می‌نامم، که نه وسایل تولید، بلکه ابزار تغییر رفتار را تولید می‌کند و کسانی که مالک آن هستند، قدرتی بی‌حد و حصر بر بشریت به دست آورده‌اند. تنها دو کشور در جهان مالک این «سرمایه ابری» هستند: ایالات متحده و چین.

این یکی از دلایلی است که جو بایدن جنگ سرد جدید علیه چین را، که ترمپ با قانون مربوط به تراشه‌های الکترونیک آغاز کرده بود، تشدید کرد و سعی داشت مانع دسترسی فناوری‌های بزرگ چینی به میکروچیپ‌های پیشرفته شود. این سیاست کاملاً شکست خورده است. این همچنین دلیل آن است که «اربابان تکنو-فئودال»، همان‌طور که من آن‌ها را می‌نامم، در کاخ دونالد بزرگ گرد هم آمده‌اند، به این امید که او آن‌ها را از اشتباهات احمقانه‌شان نجات دهد و در برابر رقابت چین محافظت کند.

موضعی که چپ باید در قبال درگیری‌های بین قدرت‌های بزرگ اتخاذ کند، دهه‌ها مورد بحث بوده است. بیش از صد سال پیش، در اوج جنگ جهانی اول، ولادیمیر لنین پیشنهاد کرد که وظیفه سوسیالیست‌ها این نیست که «به راهنان جوان‌تر کمک کنند تا راهنان قدیمی‌تر و سیرشده را غارت کند. سوسیالیست‌ها باید از درگیری میان راهنان برای از بین بردن همه آن‌ها استفاده کنند.» آیا فکر می‌کنی که چنین رویکردی را می‌توان امروز در مورد روسیه یا چین به کار برد؟

واروفاکس : رمانتیزه کردن دیکتاتورهای مانند ولادیمیر پوتین، که رفقای ما را در مسکو زندانی می‌کند، برای هر مارکسیستی در غرب سیاستی بسیار احمقانه است. توجه داشته باشید که من پوتین را از سال ۲۰۰۱ یک جنایتکار نامیده‌ام، زمانی که ۲۵۰,۰۰۰ چینی را کشت تا دیکتاتوری خود را تثبیت کند. فکر می‌کنم با این توضیح، پاسخ شما درباره روسیه روشن شده باشد.

چین داستان متفاوتی است. ما نباید روسیه و چین را با یک چوب برانیم. چین یک آزمایش بسیار جالب است. هنوز در حال توسعه است. ما هیچ ایده‌ای نداریم که چگونه پیش خواهد رفت، اما برخی نشانه‌های قابل توجه و بسیار امیدوارکننده در چین می‌بینم که به توسعه سوسیالیستی در کنار استثمار بی‌رحمانه سرمایه‌داری اشاره دارد. بنابراین، وضعیت پیچیده‌ای است؛ مبارزه طبقاتی در تمام ابعاد آن جریان دارد.

ما باید انتقادی فکر کنیم. باید دیالکتیکی باشیم و هم‌زمان نباید در دام این تفکر بیفتیم که یا در طرف چین علیه ایالات متحده قرار بگیریم یا بی‌طرف باشیم. وقتی می‌شنوم که کسی چین را یک کشور امپریالیستی می‌نامد، عصبانی می‌شوم. چین یک کشور امپریالیستی نیست. آخرین باری که این کشور درگیر جنگی شد، بیش از ۴۰ سال پیش با ویتنام بود، و آن هم تنها یک درگیری منطقه‌ای بود. ما باید عدم تعهد خود را حفظ کنیم، توانایی نقد را داشته باشیم، اما بی‌طرف نباشیم.

اما در مورد نقش چین به عنوان یک بازیگر نو استعمار در جنوب جهانی، به عنوان مثال اجازه مقادیر عظیمی از زمین های کشاورزی، چطور؟ در مورد سرکوب اقلیت های قومی و جنبه های تمامیت خواه در استفاده از قدرت چطور؟ یا با توسعه طلبی در بحیره چین جنوبی؟ آیا نمی توانیم اینها را ویژگی های امپریالیستی بنامیم؟

واروفاکس : نه، من این را یک اشتباه فاحش می‌دانم، و اگر کارل مارکس زنده بود، هر کسی که چین را امپریالیستی بنامد، محکوم می‌کرد. چین توسعه‌طلب نیست، امپریالیستی نیست، به این معنا که حکومت‌ها را سرنگون کند، رهبران منتخب را به قتل برساند یا پایگاه‌های نظامی در کشورهای دیگر ایجاد کند، همان‌طور که ایالات متحده و اروپایی‌ها انجام می‌دهند.

چینی‌ها از مقادیر عظیم دالرهائی که از مازاد تجاری گسترده خود جمع‌آوری کرده‌اند، برای عقد قرارداد با کشورهای در آفریقا و سایر نقاط جهان استفاده می‌کنند. این ممکن است در بلندمدت زیان‌بار باشد، اما این فقط نمونه‌ای دیگر از

نابرابری در منابع است که به قراردادهای استثماری منجر می‌شود، قراردادهایی که کشورها اگر گزینه‌های دیگری داشتند، هرگز امضاء نمی‌کردند.

از این نظر، چین نقش یک مهاجم در مبارزه طبقاتی در جنوب جهانی را ایفاء می‌کند، اما همزمان سرمایه‌ای بر جای می‌گذارد. بنادر، زیرساخت‌های مخابراتی و ارتباطی و توسعه عمرانی بر جای می‌گذارد. ایالات متحده فقط اجساد، بیماری، تشعشعات رادیواکتیو و حفره‌های عظیم در زمین برجای می‌گذارد. امپریالیست نامیدن چینی‌ها، یک نقض فاحش تحلیل تاریخی-ماتریالیستی است.

در مورد تمامیت خواهی، ببین، من فکر می‌کنم اگر چینی بودم و در چین زندگی می‌کردم، احتمالاً الان در یک سلول زندانی بودم. بنابراین، در این مورد هیچ تردیدی ندارم. چین یک رژیم بسیار اقتدارگرا است. اما در عین حال، باید بگویم که مدتی را در چین گذرانده‌ام و میزان بحث‌ها و دموکراسی در سطح محلی در جوامع آنجا چیزی است که ما در اروپا نداریم. آن‌ها دموکراسی بسیار پویاتری از ما دارند. در عین حال، آن‌ها تحت کنترل کامل حزب کمونیست چین زندگی می‌کنند.

چین در ۳۰۰ سال گذشته بزرگترین توسعه نیروهای مولد را در میان همه کشورها آغاز کرده و این کار را در چارچوب یک سیستم سوسیالیستی با برنامه‌ریزی مرکزی انجام داده است. با ۶۰ درصد از وسایل تولید که در مالکیت جمعی یا دولتی قرار دارند، این تجربه‌ای نیست که بتوانیم بسادگی آن را سرمایه‌داری دولتی بنامیم.

خب، در اتحاد جماهیر شوروی هم تولید ناخالص داخلی به‌طور چشمگیری افزایش یافت، اما این را لزوماً نمی‌توان سوسیالیسم نامید. جالب است که بحث کنیم که واقعاً چقدر هر دو سیستم سوسیالیستی بوده‌اند. آیا حزب کمونیست به یک طبقه خاص تبدیل شده است؟ آیا این سیستم سرمایه‌داری انحصاری دولتی است؟

واروفاکیس: شکی نیست که بسیاری از چیزهایی که می‌گوئی درست است. اما به یاد دارم که اخیراً در شانگهای بودم و از یک کمون بازدید کردم که ۲۲ هزار خانواده در آن زندگی می‌کنند. تحت شرایط بسیار عالی. آن‌ها هیچ هزینه‌ای نمی‌پردازند. کمون خود را بر اساس یک مجمع شهروندی سازماندهی می‌کنند که خودشان اداره‌اش می‌کنند. این یک جامعه کاملاً سوسیالیستی است. و زمانی که با برخی از نمایندگان آن‌ها صحبت کردم و پرسیدم که بزرگترین تهدید برایشان چیست، به آسمان‌خراش‌های کنارشان اشاره کردند. آن‌ها گفتند: سرمایه‌داری، چون سرمایه‌داری در حال نفوذ به کمون است.

این همان چین است. از یک طرف کمون وجود دارد و از طرف دیگر بخش سرمایه‌داری، و این دو با هم در تقابل هستند. چین جایی است که در حال تغییر و تحول است. می‌تواند به یک کابوس تمام‌عیار تبدیل شود، یا بزرگترین امید بشریت باشد.

اتحاد جماهیر شوروی هم جالب است، زیرا یک آزمایش بود که می‌توانست بهتر توسعه یابد، اگر دموکراسی واقعی و خودمدیریتی در کارخانه‌ها وجود داشت، که متأسفانه وجود نداشت. اما چین و اتحاد جماهیر شوروی در دو سیاره متفاوت قرار دارند. در اتحاد شوروی اسپوتنیک وجود داشت که یک دستاورد تکنولوژیک بزرگ بود، اما این پیشرفت به محله‌ها سرایت نکرد. در چین، اما، توسعه تا آخرین روستا و آخرین محله نفوذ کرده است.

برگردیم به اروپا: آیا با شخصیت‌های چپ اروپایی مانند لی آندرسون از اتحاد چپ فنلاند موافق هستی که معتقدند اتحادیه اروپا باید یک سیاست امنیتی مستقل دنبال کند، از جمله تقویت نظامی اروپا؟

واروفاکس: خیلی دوست داشتم این مصاحبه را پنج یا شش سال پیش با شما داشته باشم. آن وقت به شما می‌گفتم: «البته»، همان‌طور که از اوروباندها، یک اتحادیه مالی، یک صندوق سرمایه‌گذاری مشترک و یک برنامه سبز اروپائی حمایت می‌کردم.

امروز این ایده اتوپیائی است، زیرا اروپا با بحران یورو یا پاندمی، تمام فرصت‌های خود را برای حفظ همبستگی کافی جهت اجرای یک سیاست مالی مشترک، یک سیاست سرمایه‌گذاری مشترک یا یک سیاست دفاعی مشترک از دست داده است. حالا نسل من و مخصوصاً نسل شما – و این را با درد فراوان در قلب می‌گویم – نسل‌هایی هستند که روند فروپاشی اتحادیه اروپا را تجربه خواهند کرد. هیچ قدرتی در زمین یا فراتر از آن نمی‌تواند جلوی این روند را بگیرد. اتحادیه اروپا از هم پاشیده است. به پایان راه رسیده است. در مسیری برگشت‌ناپذیر قرار دارد که به فروپاشی آن منجر خواهد شد. اکنون صحبت از این که چگونه می‌توانیم یک بودجه دفاعی مشترک داشته باشیم، کاملاً آرمان‌گرایانه است. ما نمی‌توانیم، چون حتی نمی‌توانیم یک بودجه مشترک داشته باشیم. شما نمی‌توانید یک ارتش مشترک داشته باشید، اگر یک جامعه مشترک نداشته باشید. اگر فدراسیونی وجود نداشته باشد، چه کسی تصمیم خواهد گرفت که چه زمانی باید وارد جنگ شد؟ اورسولا فون در لاین؟

می‌دانی چه چیزی را باید افزایش دهیم؟ هزینه‌های ما برای یک برنامه تأمین تجهیزات مشترک. اما هیچ‌کس ظرفیت آن را ندارد. منظورم این است که برلین دولت ندارد. حتی پس از انتخابات پارلمانی، در المان دولتی وجود نخواهد داشت که بتواند بودجه را متعادل کند. ما همه می‌بینیم که هر کشور بزرگ اروپائی یکی پس از دیگری دچار بحران شده است و بروکسل فقط تلاش می‌کند با تنظیم مقررات، قدرت بیشتری برای این بوروکرات‌ها ایجاد کند. اتحادیه اروپا یک کشتی در حال غرق شدن است، بنابراین وظیفه ما نباید این باشد که وقت و انرژی خود را برای بحث درباره پروژه‌های آرمان‌گرایانه‌ای مانند دفاع مشترک تلف کنیم، بلکه باید تمام تلاش خود را بکنیم تا زمینه‌های حمایت از قربانیان این فروپاشی را فراهم کنیم و از مردم خود، یعنی مردم اروپا، مراقبت کنیم.

به چه معنا؟ در سطح ملی یا فراتر از آن؟

واروفاکس: هر دو. این دقیقاً همان چیزی است که جنبش ما، «دموکراسی در اروپا» درباره آن است: همبستگی در سطح پایه در سراسر اروپا، برای مراقبت و کمک به همه اروپائی‌ها تا بتوانند ضربه‌هایی را که یکی پس از دیگری خواهد آمد، تحمل کنند – از طریق فاشیسم، نظامی‌گری، ریاضت اقتصادی، نابودی شبکه اجتماعی، و همه چیزهایی که زندگی المانی‌ها، یونانی‌ها، فرانسوی‌ها و سایر مردم اروپا را به طور یکسان تحت تأثیر قرار خواهد داد. اما ما به تنهایی، نه به عنوان المانی، نه به عنوان فرانسوی، نه به عنوان یونانی، موفق نخواهیم شد. این همان پروژه همبستگی بین‌المللی است که اکنون بخشی از چیزی است که من آن را **وضعیت اضطراری اروپا** می‌نامم.

یکشنبه ۲۸ بهمن - دلو - ۱۴۰۳